



An Analysis of the Theological Foundations of Thomas Hobbes's Political Thought and its Impact on the Cultural Transformation of Western Civilization

GholamReza KhajeSarvi¹ | Mohammadreza kalantar Neistanaki²

1. Full Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. sarvireza1968@gmail.com
2. PhD Student, Faculty of Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. s1996elahi@gmail.com

Volume info

Vol. 1
Series: 1
Spring 2026
P.P: 29-47

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
07 June 2026
Revised:
26 July 2026
Accepted:
08 October 2026
Published:
23 September 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 0000-0000
E-ISSN: 0000-0000



Abstract

Thomas Hobbes's political thought is frequently characterized as a paradigm of radical secularism and pure materialism; however, this study aims to analyze the indissoluble link between theological foundations and political structure within Hobbesian thought. It seeks to address how theology functions as a primary nexus in connecting anthropology to absolute sovereignty. The research methodology employs qualitative content analysis with a descriptive-analytical approach, based on an examination of primary texts (notably Leviathan). The findings indicate that by relying on 'the limitations of human perception' and the 'psychology of fear,' Hobbes utilizes theology not as an incidental element, but as a framework for managing the ontological insecurity of humanity in the state of nature (which represents the fallen state). By reinterpreting the concepts of the 'divine covenant' and 'messianic mission,' he transfers the model of absolute submission from the sacred realm to the political realm. By establishing the sovereign as the 'representative of God,' he transforms obedience to absolute authority into a theological obligation and an eschatological necessity for salvation. The conclusion of this research demonstrates that Hobbes's political system would suffer a logical collapse without its theological underpinnings; for the Leviathan, acting as a 'secular savior,' can only establish enduring order by integrating the ultimate authority of interpreting religion and law into a unified structure.

Keywords: Thomas Hobbes, Political Theology, Anthropology, Absolute Sovereignty, Social Contract, Fear

Cite this article: KhajeSarvi,G and kalantar Neistanaki,M . (2026). An Analysis of the Theological Foundations of Thomas Hobbes's Political Thought and its Impact on the Cultural Transformation of Western Civilization. , 1(1), 29-47.



Publisher: Imam Hossein University.

"Authors Retain The Copyright"



نشریه علمی «مطالعات نظام سازی اسلامی و پژوهش های فرهنگی و تمدنی»

واکاوی بنیان های الهیاتی اثر گذار اندیشه سیاسی توماس هابز بر تحول فرهنگی تمدنی غرب

غلامرضا خواجه سروی^۱ | محمد رضا کلاتر نیستانی^۲

۱. نویسنده مسئول: استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران. sarvireza1968@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری دانشکده علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. s1996elahi@gmail.com

چکیده

اندیشه سیاسی توماس هابز غالباً به عنوان الگویی از سکولاریسم رادیکال و مادی گرایی صرف شناخته می شود؛ با این حال، پژوهش حاضر با هدف واکاوی پیوند ناگسستنی میان مبانی الهیاتی و ساختار سیاسی در منظومه فکری هابز، به دنبال پاسخ به این پرسش است که الهیات چگونه به عنوان مفصل بندی اصلی در پیوند میان انسان شناسی و حاکمیت مطلق عمل می کند. روش تحقیق در این مطالعه، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه بررسی متون دست اول (لویاتان) است. یافته های تحقیق نشان می دهد که هابز با تکیه بر «محدودیت ادراک بشری» و «روان شناسی ترس»، الهیات را نه به عنوان عنصری عرضی، بلکه به مثابه چارچوبی برای مدیریت ناامنی هستی شناختی انسان در وضع طبیعی (که بازنمای وضعیت هبوط است) به کار می گیرد. او با بازخوانی مفاهیم «پیمان الهی» و «رسالت مسیح»، الگوی تسلیم محض را از ساحت قدسی به ساحت سیاسی منتقل کرده و با معرفی حاکم به عنوان «نماینده خدا»، اطاعت از حاکمیت مطلق را به یک تکلیف الهی و ضرورت نجات شناختی تبدیل می کند. نتیجه گیری تحقیق بیانگر آن است که نظام سیاسی هابز بدون زیربنای الهیاتی دچار فروپاشی منطقی می شود؛ چراکه لویاتان در مقام یک «منجی دنیوی»، تنها در صورتی قادر به برقراری نظم پایدار است که مرجعیت نهایی تفسیر دین و قانون را در یک ساختار واحد ادغام نماید.

کلیدواژه ها: توماس هابز، الهیات سیاسی، انسان شناسی، حاکمیت مطلق، قرارداد اجتماعی، ترس

استناد: خواجه سروی، غلامرضا و کلاتر نیستانی، محمد رضا. (۱۴۰۵). واکاوی بنیان های الهیاتی اثر گذار اندیشه سیاسی توماس

هابز بر تحول فرهنگی تمدنی غرب. مطالعات نظام سازی اسلامی و پژوهش های فرهنگی و تمدنی، ۱۱(۱)، ۲۹-۴۷.

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع).
حق چاپ برای نویسندگان محفوظ است"



OPEN ACCESS

سال و شماره

سال ۱، پیاپی: ۱

بهار ۱۴۰۵

صص: ۴۷-۲۹

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۱۶

شابا چاپی و الکترونیکی

شابا چاپی:-.....

الکترونیکی:-.....



مقدمه

روایت غالب از تاریخ فلسفه سیاسی مدرن، نظریه قرارداد اجتماعی در قرن هفدهم را عمدتاً به‌مثابه گسستی سکولار و عقل بنیاد از سنت‌های الهیاتی پیشین تفسیر می‌کند. بر پایه این نگاه، اندیشمندانی مانند هابز و لاک، با تکیه بر مفاهیمی چون «وضع طبیعی»، «حقوق طبیعی» و «توافق عقلانی»، مشروعیت دولت را بر اراده انسان‌های آزاد و مستقل استوار ساختند و آن را از مقوله اراده الهی و نظریه «حق الهی پادشاهان» جدا کردند. این قرائت، قرارداد اجتماعی را نقطه آغاز دولت مدرن مبتنی بر خرد جمعی و منفعت دنیوی می‌داند.

توماس هابز، فیلسوف نامدار قرن هفدهم، همواره به‌عنوان معمار اصلی نظریه «قرارداد اجتماعی» و مدافع سرسخت حاکمیت مطلق شناخته می‌شود. اندیشه او که در بحبوحه جنگ‌های داخلی انگلستان و منازعات خونین مذهبی شکل گرفت، تلاشی نظام‌مند برای یافتن پاسخی قطعی به بحران ناامنی و هرج و مرج بود. اگرچه بسیاری از شارحان، هابز را به دلیل تکیه بر مفاهیم مادی‌گرایانه و روان‌شناسی مکانیکی، فیلسوفی پیشرو در سکولاریسم می‌دانند، اما نگاهی دقیق به شاهکار او، لویاتان، نشان می‌دهد که وی بخش بزرگی از استدلال‌های خود را بر پایه مفاهیم الهیاتی و تفسیر متون مقدس بنا نهاده است. درواقع، هابز به خوبی دریافت که برای اقناع انسانی که میان ترس از مرگ مادی و ترس از مجازات اخروی گرفتار است، نمی‌توان تنها به قوانین موضوعه زمینی بسنده کرد. از این‌رو، او با بازتعریف مفاهیم سنتی مذهبی و گره زدن آن‌ها به ساختار انسان‌شناختی بشر، الهیات را به ابزاری برای تحکیم پایه‌های دولت مدرن تبدیل کرد. درک صحیح گذار هابز از «وضع طبیعی» به «وضع مدنی» بدون در نظر گرفتن این زیربنای الهیاتی ممکن نیست؛ چراکه او حاکمیت را نه فقط یک قرارداد حقوقی، بلکه ضرورتی برآمده از نظم الهی و محدودیت‌های ذاتی بشر می‌داند.

۱- طرح مسئله

یکی از چالش‌های بنیادین در خوانش فلسفه سیاسی توماس هابز، تقلیل اندیشه او به یک مادی‌گرایی صرف یا سکولاریسم رادیکال است که در آن نقش دین و الهیات تنها به ابزاری برای فریب یا کنترل توده‌ها فروکاسته می‌شود. با این حال، مسئله اصلی اینجاست که نظام فکری هابز

بدون مبانی الهیاتی دچار ازمهم گسیختگی منطقی می‌شود؛ چراکه مفاهیم کلیدی او نظیر «ترس»، «قانون طبیعی» و «ضرورت اطاعت»، ریشه در درک خاص او از محدودیت ادراک بشری و نسبت انسان با قدرت نامتناهی خداوند دارد.

از سوی دیگر، تعارض میان اقتدار مذهبی و اقتدار سیاسی در عصر هابز، او را با این پرسش مواجه کرد که چگونه می‌توان نظامی پایدار ایجاد کرد که هم‌زمان پاسخگوی نیازهای روان‌شناختی انسان (ترس از قدرت نامرئی) و ضرورت‌های عقلانی (امنیت جمعی) باشد؛ بنابراین، مسئله این تحقیق تبیین این نکته است که چگونه هابز با بازتعریف مفاهیم الهیاتی نظیر «پیمان الهی»، «هبوط» و «سلطنت خدا»، چارچوبی را بنا می‌کند که در آن نه تنها تضاد میان دین و دولت حل می‌شود، بلکه الهیات به‌عنوان ستون فقرات انسان‌شناسی و مشروعیت‌بخش قدرت مطلق لویاتان عمل می‌کند. درواقع، بدون درک زیربنای الهیاتی، گذار انسان از «وضع طبیعی گناه‌آلود» به «وضع مدنی منجی‌وار» ناممکن و ناتمام باقی می‌ماند.

سؤال اصلی: مبانی الهیاتی در اندیشه توماس هابز چگونه به‌عنوان مفصل‌بندی اصلی برای پیوند میان ساختار روان‌شناختی انسان و نظام سیاسی مبتنی بر حاکمیت مطلق عمل می‌کنند؟
سؤالات فرعی: ۱- خوانش هابز از محدودیت‌های ادراکی انسان و منشأ روان‌شناختی دین، چه تأثیری بر صورت‌بندی تمایز میان «انسان توحیدی» و «انسان خرافه‌گرا» در انسان‌شناسی او دارد؟ ۲- الگوهای الهیاتی نظیر «پیمان الهی» و «رسالت مسیح» چگونه در جهت توجیه ضرورت انتقال حاکمیت به دولت (لویاتان) و نفی حق مقاومت اتباع بازتولید شده‌اند؟

۲- روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر ماهیت و اهداف، در زمره تحقیقات کیفی و بنیادین قرار می‌گیرد. روش مورد استفاده در این مطالعه، «تحلیل محتوای کیفی» با رویکرد «توصیفی-تحلیلی» است. برای گردآوری داده‌ها، از ابزار فیش‌برداری و تکنیک کتابخانه‌ای جهت بررسی متون دست‌اول (به‌ویژه اثر محوری توماس هابز، لویاتان) و منابع دست‌دوم معتبر در حوزه الهیات سیاسی استفاده شده است. مبنای تحلیل در این مقاله بر استنتاج منطقی از گزاره‌های الهیاتی و سیاسی هابز استوار است؛ به‌گونه‌ای که ابتدا بنیان‌های انسان‌شناختی او بر اساس محدودیت‌های ادراکی و روان‌شناسی ترس

واکاوی شده و سپس با استفاده از روش تحلیل متنی، پیوند میان این آموزه‌ها با مفاهیم الهیاتی نظیر پیمان الهی، وضع هبوط و حاکمیت مطلق استخراج شده است. درواقع، این تحقیق می‌کوشد با بررسی تطبیقی میان مفاهیم کلامی و نظریه‌های سیاسی هابز، ساختار درونی اندیشه وی را بازخوانی نماید.

۳- پیشینه تحقیق

اندیشه‌های سیاسی توماس هابز از دیرباز مورد توجه فیلسوفان، تاریخ‌نگاران و نظریه‌پردازان سیاسی قرار گرفته است و پژوهش‌های متعددی جنبه‌های مختلف نظریه او را بررسی کرده‌اند. هابز به‌عنوان نقطه آغاز سکولاریسم سیاسی مدرن شناخته شده است، زیرا وی با ارائه نظریه قرارداد اجتماعی و وضعیت طبیعی، مشروعیت حاکمیت را از منابع الهی به عقل و اراده انسان‌ها منتقل کرده است (Strauss, 1936; Macpherson, 1962). این دیدگاه توسط پژوهشگرانی مانند ابیزاده (Abizadeh, 2011 & 2018)، آرمیتاژ (Armitage, 2007) نیز تأیید شده است که بر نقش عقل و منافع انسانی در شکل‌گیری دولت مدرن تأکید دارند.

تحقیقات دیگری به ابعاد اخلاقی و روان‌شناختی فلسفه هابز پرداخته‌اند. گرت (Gert, 1967) به تحلیل ایگوگرایی روان‌شناختی و اخلاق طبیعی هابز پرداخته و نشان داده است که اخلاق هابز مبتنی بر شناخت انسان از خود و ضرورت بقا است. اشکرفت (Ashcraft, 1971 & 2010) با تحلیل مفهوم انسان طبیعی هابز و بحث‌های مربوط به بردگی، نشان داده است که نگرش هابز به قدرت و اخلاق در تعامل با شرایط تاریخی و اجتماعی شکل گرفته است.

در عرصه الهیات سیاسی، هابز گرچه به سکولاریسم نزدیک شده است، اما مفاهیم الهیاتی را نیز در نظر گرفته است. هود (Hood, 1964) و مارتینیچ (Martinich, 1992, 1995 & 1999) تأکید می‌کنند که هابز مشروعیت حاکمیت را تا حدی با توجه به رابطه انسان با خدا توضیح داده است. هولدن (Holden, 2018) نیز بر نقش قدرت الهی و مشروعیت دینی در تفکر سیاسی هابز تأکید کرده است.

همچنین پژوهش‌های بسیاری به مسائل حقوقی و عدالت در فلسفه هابز پرداخته‌اند. مک‌فرسون (Macpherson, 1962 & 1968) به بحث آزادی، تحمل و مسئولیت‌های دولت پرداخته است و هابز را در چارچوب جامعه مدنی تحلیل کرده است.

در مجموع، پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد که نظریه سیاسی هابز در تقاطع فلسفه اخلاق، حقوق، سیاست و الهیات قرار دارد و خوانش‌های مختلفی از آن ارائه شده است. پژوهش حاضر با توجه به این خوانش‌ها، به بررسی امکان ارائه یک تحلیل الهیاتی از نظریه حاکمیت هابز می‌پردازد و نشان می‌دهد که مفاهیم الهیاتی می‌توانند در فهم اندیشه سیاسی هابز نقش مؤثری داشته باشند.

۴- زمینه اندیشه هابز

اهمیت مفهوم اجتماع و پیمان‌های اجتماعی حتی در سیر تدوین کتاب مقدس نیز بی‌تأثیر نبوده و اندیشه مؤلفان اولیه و جلسات کلیسای نخستین را نیز به این سو کشانیده است. بر اساس بخش‌هایی از کتاب مقدس هرگاه جمعی در کنار یکدیگر به نام عیسی مسیح تشکیل جلسه دهند این جلسات مقدس است و هر چه تصمیم اتفاق نظر این گروه باشد فرموده خداوند است و در آسمان و تکوین عالم تأثیرگذار خواهد بود (انجیل متی، ۱۸: ۱۸-۲۰). به‌طور مثال اعتقاد به خدا بودن عیسی مسیح از شورای نیقیه به‌دست آمده است و در هیچ کجای کتاب مقدس به آن تصریح نشده است؛ بلکه چون در جلسه‌ای با حضور سران مسیحیت و به نام مقدس خداوند آغاز شده چنین امری مورد توافق قرار گرفته است و جنبه الهی داشته و اعتبار مذهبی یافته است (آلیستر مک‌گراث، ۱۳۸۴: ۲۴۱). چنین نگرشی در عرصه دیانت عجیب نیست که به خلق جامعه بر اساس توافق و شورا بینجامد، حال آنکه اموری الهی و تکوینی را می‌توان بر اساس توافق و شورا منعقد ساخت.

بر همین اساس نگاه تقدس گرایانه‌ای که مسیحیت در خوانش آباء نخستین به اجتماعات دینی نیز داشته‌اند باعث رشد اهمیت نظریه پیمان و قرارداد در سیر اجتماعی آن بوده است. هرچند می‌توان تقدس پیمان اجتماعی در خوانش مسیحیت رومی بیشتر از سایر مدارس مذهبی دانست؛ زیرا این امر در حقوق روم باستان نیز محترم شمرده می‌شده است و این خوانش از مسیحیت در پیوند سیاسی با امپراتوری روم بوده است چنانچه گذشت از اعتبارنامه نیقیه کاملاً مشخص است که امپراطوری روم

در صدد پیوند سنت‌های سیاسی و سنای خود با اندیشه مذهبی بوده است و سعی نموده مفهوم شورا را از امور سیاسی به ساحت اندیشه دینی وارد سازد.

تفکر آباء نخستین نگرش جدیدی را به حکومت وارد ساخت. اینکه انسان به سبب کثرت گناه از اطاعت الهی خارج شده است و زیر یوغ ستمگران قرار گرفته باعث شد نگاه قدسی به حکومت و حق الهی محل تردید قرار گیرد. هرچند تصریح به قانون حق الهی در متون مقدس به چشم می‌خورد؛ اما نگاه شر بودن به دولت در پس همین اندیشه رواج یافت. نگاهی که بعدها الهام‌بخش تصویر وضع طبیعی لاک و سپس شکل‌گیری نهاد دولت در اندیشه او بود. سنت آگوستین یکی از مهم‌ترین چهره‌های این دوران صراحتاً جامعه بشری را حاصل توافق می‌داند و بهترین جامعه را جامعه مشترک المنافع می‌داند که همه طرف‌ها بر اساس یک توافق معقول بر دوستی و مسالمت با یکدیگر باشند (آگوستین قدیس، ۱۴۰۳: ۶۳۰). واژه‌ای که او برای اشاره به مفهوم قرارداد اجتماعی انتخاب می‌نماید عبارت «common agreement» است به معنای توافقی همگانی است که ضامن وفای طرفین برای زندگی در یک جامعه باشد. به‌خوبی روشن است این عبارت نخستین تولد نظریه قرارداد اجتماعی است که در سده‌های میانی اروپا در نظریه‌پردازی آباء کلیسا متبلور گشت.

یکی از روشن‌ترین شواهد تأثیر شگرف اندیشه کلیسا و آباء نخستین بر اصحاب کلاسیک قرارداد اجتماعی میزان ارجاعات این افراد در استدلال‌های خود به کتاب مقدس و سنت رفتاری آباء کلیسا است به گونه‌ای که هابز به‌عنوان پیش‌گام اصحاب کلاسیک نیمی از کتاب خود یعنی لویاتان (هابز، ۱۳۹۹: ۳۲۹ الی ۵۶۲) را به جهت ارائه تفسیری مساعد با نظریه خود از کتاب مقدس و سنت کلیسا اختصاص داده است.

توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، چهره‌ای محوری در تاریخ اندیشه سیاسی و خالق یکی از قدرتمندترین و بحث‌برانگیزترین نظریه‌های قرارداد اجتماعی است. اثر اصلی او، «لویاتان» (۱۶۵۱)، در کوران جنگ‌های داخلی انگلستان (۱۶۴۲-۱۶۵۱) و در اوج بحران فقدان اقتدار مرکزی، هرج و مرج و ترس همگانی نوشته شد (Lloyd & Sreedhar, 2022).

تجربه زیسته هابز از فروپاشی نظم و جنگ همه علیه همه، او را به این باور راسخ رساند که «امنیت»، والاترین و بنیادی‌ترین غایت زندگی اجتماعی است و هیچ بهایی برای تأمین آن گزاف نیست (هابز، ۱۳۹۹: ۱۸۹). اما هابز به خوبی می‌دانست که ایجاد امنیت پایدار، تنها از طریق «قدرت»

محض ممکن نیست؛ بلکه نیازمند «اقتدار»^۱ است؛ یعنی قدرتی که مشروع^۲ و در نظر مردم موجه تلقی شود. اینجاست که مسئله «مشروعیت» به مرکز اندیشه او تبدیل می‌گردد. از نگاه هابز، مشروعیت نیازمند یک «منبع»^۳ فراتر و برتر از افراد است تا بتواند اطاعت آنان را نه از سر اجبار، که از روی اقتناع و انقیاد درونی برانگیزد. این منبع می‌تواند یا «ماوراءالطبیعه» (مشروعیت الهی) باشد یا چیزی «عظیم» در خود عالم ماده. با وجود تمایلات مادی گرایانه هابز و تلاش او برای بنیان نهادن سیاست بر علم جدید و محاسبات عقلانی مبتنی بر ترس و منفعت، او نمی‌تواند از دام الهیات بگریزد (Ashcraft, 1971: 1110).

جامعه قرن هفدهم انگلستان عمیقاً مسیحی بود و کتاب مقدس زبان مشترک و مرجع نهایی حقیقت تلقی می‌شد. بنابراین، هابز برای اقناع مخاطبان خود و تحکیم بنیان‌های نظریه‌اش، به شکلی گسترده و ساختاری به کتاب مقدس متوسل می‌شود. این ارجاعات، صرفاً تزئینی یا تاکتیکی نیست، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از معماری فکری او برای الهی‌سازی دولت زمینی (لویاتان) است.

۵- بنیان‌های الهیاتی انسان‌شناسی در اندیشه هابز

هابز در تحلیل انسان‌شناسی خود، الهیات را نه موضوعی فرعی، بلکه بستر و چارچوبی بنیادین برای فهم رفتار و انگیزه‌های انسانی می‌داند. او نشان می‌دهد که شناخت محدود انسان و نیاز به نظم و امنیت، موجب شکل‌گیری باورها و ادیان می‌شود و درک درست این سازوکار، بدون توجه به الهیات ناقص خواهد بود (Gert, 1967: 505). هسته استدلال انسان‌شناختی و الهیاتی هابز را می‌توان در چند محور اصلی خلاصه کرد:

۱- محدودیت ادراک انسانی و ضرورت الهیات

هابز تأکید دارد که تحلیل رفتار انسانی و فهم انگیزه‌های اخلاقی و اجتماعی او بدون توجه به چارچوب الهیاتی ناقص می‌ماند. انسان از نظر هابز، اگرچه توانایی عقلانی دارد، اما این عقل محدود قادر به درک مفاهیم مطلق، قوانین طبیعی با منشأ الهی و قدرت نامتناهی خداوند نیست (Hoekstra, 2003: 112). در نتیجه، هرگونه تحلیل انسان‌شناختی که الهیات را کنار بگذارد، صرفاً بر جنبه‌های

¹ Authority

² legitimate

³ Source

روان‌شناختی و مادی انسان تمرکز می‌کند و ارتباط درونی میان عقل، ترس، اخلاق و تعهد را از دست می‌دهد (Ashcraft, 1971: 1108).

این محدودیت‌های ادراکی انسان به طور مستقیم با ماهیت خداوند مرتبط است. هابز می‌گوید خداوند موجودی نامتناهی و غیرمادی است و تصور او از طریق ادراکات محدود انسانی میسر نیست: «هر چیزی را که ما تصور می‌کنیم متناهی است؛ بنابراین هیچ صورت ذهنی یا تصویری از آنچه ما نامتناهی می‌خوانیم وجود ندارد... بنابراین ما نام خداوند را نه به آن خاطر به کار می‌بریم که بتوانیم او را تصور کنیم؛ زیر او فهم ناپذیر و عظمت و قدرت او تصور ناپذیرند؛ بلکه به منظور تکریم و تعظیم او به کار می‌بریم» (هابز، ۱۳۹۹: ۸۸). انسان، محدود به تجربه مادی، نمی‌تواند ذات و قدرت مطلق الهی را مستقیماً درک کند. از این‌رو، فهم و پذیرش حداقلی وجود خداوند برای انسان ضروری است و نقش الهیات در انسان‌شناسی هابز دقیقاً در این نقطه آشکار می‌شود. علاوه بر این، هابز از قاعده علیت برای تبیین خداوند بهره می‌گیرد؛ او استدلال می‌کند که هر علت به علت دیگری بازمی‌گردد، اما این زنجیره نمی‌تواند بی‌پایان باشد و در نهایت، غایت علل یا علت نخستین باید وجود داشته باشد که همان خداوند است: «سرانجام به این اندیشه می‌رسد که علتی وجود دارد؛ که خود علت پیشین ندارد بلکه ابدی است؛ و آن چیزی است که آدمیان خداوند می‌خوانند» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۴۳). این شیوه، نه تنها تلاش عقلانی برای تبیین جهان را ممکن می‌سازد، بلکه راهی برای پر کردن خلأ معرفتی انسان و شکل‌دهی به فهم او از قوانین طبیعی و اخلاق فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، محدودیت‌های ادراکی انسان و ضرورت قاعده علیت، ارتباط میان عقل محدود و نیاز به واسطه‌های الهیاتی را مشخص می‌سازند. عجیب است برخلاف این دسته از تصریحات برخی بر الحاد هابز اصرار می‌ورزند (عبدالهادی، ۲۰۲۳).

کارکرد انسان‌شناختی محدودیت ادراک و الهیات نزد هابز در نهایت به تبیین ارتباط میان عقل، ترس، اخلاق و اطاعت منتهی می‌شود. انسان محدود و ناتوان از درک مستقیم خداوند، نیازمند ایمان حداقلی است تا بتواند رفتار خود را با الزامات اخلاقی و اجتماعی هماهنگ کند. ترس از قدرت متعالی، فهم قاعده علیت و پذیرش واسطه‌های دینی، زمینه تحقق نظم اجتماعی و پابندی به قوانین طبیعی را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که هرگونه انسان‌شناسی هابزی که بُعد الهیاتی را نادیده بگیرد، تصویر ناقص و تقلیل‌گرایانه‌ای از انسان ارائه می‌دهد. این تحلیل نشان می‌دهد که الهیات در

اندیشه هابز نه عنصری فرعی، بلکه بستر و چارچوب مفهومی برای فهم محدودیت‌های عقل، شکل‌گیری تعهد اخلاقی و نظم اجتماعی است و بدون آن، درک انسجام درونی نظریه هابز از انسان، اخلاق و سیاست غیرممکن خواهد بود.

۵-۲- چستی دین از منظر هابز

هابز دین را پیشاپیش یک پدیده انسانی و محصول شرایط روان‌شناختی و اجتماعی می‌داند: «ترس از قدرت نامرئی که ساخته ذهن بوده و یا بر اساس داستان‌های رایج در جامعه تصور گردد دین است» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۰۴)، نه صرفاً یک ساختار الهیاتی یا اخلاقی بیرونی. انسان در وضعیت طبیعی، موجودی محدود، آسیب‌پذیر و ناتوان از پیش‌بینی کامل آینده است و این محدودیت‌ها او را به تجربه ترس و ناامنی مستمر سوق می‌دهد. هابز معتقد است که نخستین عامل شکل‌گیری دیانت و مذهب، ترس از قدرت ماورائی است: «ترس از عامل اول [امور نامرئی] در باطن هر کسی نهفته و همان مذهب او است که سابقه آن در طبع آدمی بیش از سابقه جامعه مدنی است» (هابز، ۱۳۹۹: ۹۵). انسان برای کاهش اضطراب و محافظت از خود در برابر خطرات نامعلومی که فراتر از کنترل او هستند، به نظام‌های معنایی و باورهای مذهبی متوسل می‌شود. این نظام‌ها، چه در قالب ادیان توحیدی و چه غیرتوحیدی، عملکردی روان‌شناختی دارند: آن‌ها به فرد اطمینان می‌دهند که رفتارها و کنش‌های او تحت نظارت قدرتی برتر قرار دارد و نظم و امنیت نسبی در جهان برقرار می‌شود.

هابز در تحلیل انسان‌شناختی خود، تمایز میان ترس از منشأ حقیقی دین راستین و ترس از منشأ خرافاتی دین خرافاتی را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که دین، در جوهر خود، همان ترس است «ترس از قدرت نامرئی که بر اساس داستان‌های غیرمجاز تصور گردد خرافه است و وقتی قدرت تصور شده به راستی چنان باشد که ما تصور می‌کنیم در آن صورت دین، دین راستین است» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۰۴). در این نگاه، پیروی از احکام دینی و التزام به مناسک مذهبی، در درجه نخست پاسخی به ترس انسان از قدرت برتر و ناشناخته است و نه صرفاً محصول انتخاب عقلانی یا اخلاقی. انسان‌ها از آنجا که توان درک کامل و مستقیم واقعیت‌های ماورایی را ندارند، برای برقراری امنیت وجودی و روانی خود، قواعد و باورهای دینی را پذیرفته و آن‌ها را به‌عنوان مبنایی برای رفتار و کنش‌های اجتماعی در نظر می‌گیرند. این کارکرد روان‌شناختی دین، نشان‌دهنده نقش بنیادی آن در شکل‌دهی

به انسان‌شناسی هابزی است: دین پاسخی عملی و روانی به محدودیت‌های شناختی و عدم قطعیت جهان است.

هابز همچنین به نقش جهل انسان‌ها نسبت به مبدأ پیدایش در شکل‌گیری ادیان خرافی تأکید می‌کند: «مؤسسين مذاهب اقوام غير يهود با توجه به دليل دوم پيدایش مذاهب از دلايل چهارگانه بالا یعنی جهل آدمیان... از فرصت استفاده کردند و به جای علل ثانویه نوعی، خدایان ثانویه و کمکی را معرفی و بر ذهن ناآگاه ایشان تحمیل نمودن» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۴۹). وقتی انسان قادر به فهم علت و غایت پدیده‌ها نیست، گرایش به ایجاد روایت‌ها، اسطوره‌ها و باورهای خرافی افزایش می‌یابد. این جهل شناختی، همراه با ترس، زمینه پیدایش باورهایی را فراهم می‌آورد که علی‌رغم نادرستی معرفتی، کارکرد روان‌شناختی و نظم‌بخشی اجتماعی دارند؛ بنابراین، بسیاری از ادیان غیرتوحیدی و باورهای خرافی، حاصل ترکیب ترس و جهل انسان نسبت به جهان هستند و عملکرد آن‌ها بیش از آنکه عقلانی باشد، پاسخ روانی به ناامنی هستی شناختی انسان است.

۳-۵- تمایز میان انسان توحیدی و انسان خرافه‌گرا

هابز با نگاهی انسان‌شناختی، دین را پاسخی به محدودیت عقل و ترس انسان از ناشناخته‌ها می‌داند؛ اما او میان انسان توحیدی و انسان خرافه‌گرا تمایز قائل می‌شود. ادیان توحیدی، بر اساس هابز، غالباً زائیده میل انسان به علم، یادگیری و شناخت جهان هستند و در نتیجه، نقش سازنده در فهم علت‌ها، نظم اجتماعی و توسعه عقلانی انسان ایفا می‌کنند «برخی از شاعران قدیم می‌گفتند که خدایان در آغاز به واسطه ترس آدمی آفریده شدند؛ و این گفته در مورد خدایان (یعنی خدایان متعدد اقوام) غیریهودی بسیار درست است اما اعتقاد به وجود خداوندی یگانه ابدی نامتناهی و دارای قدرت مطلق بیشتر ناشی از میل امیان به شناخته‌علی اعتباری طبیعی و خصوصیات و فعالیت‌های گوناگون آن‌ها بوده است تا از ترس ایشان نسبت به حوادث احتمالی زمان آینده» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۴۵) این باورها نه تنها امنیت روانی فراهم می‌کنند، بلکه بستری برای تعامل اجتماعی عقلانی و پایبندی به اصول اخلاقی ایجاد می‌نمایند. انسان توحیدی با پذیرش محدودیت‌های خود در درک ماوراء، تلاش می‌کند نظم و معنا را در زندگی فردی و جمعی برقرار کند و دین را به عنوان ابزاری برای فهم جهان و تقویت عقلانیت به کار می‌گیرد.

در مقابل، ادیان غیرتوحیدی عمدتاً محصول جهل انسان نسبت به مبدأ پیدایش و علت پدیده‌ها هستند «و آنان که تفحصی در عامل طبیعی اشیا نمی‌کنند به علت ترسی که ناشی از جهل نسبت به اموری است که ممکن است به آن‌ها سود یا زیان بسیار برسانند، انواع گوناگونی از قدرت‌های نامرئی را تصور و به خود القا می‌کنند و مرعوب تصورات خود واقع می‌شوند... و مخلوقات خیال خود را خداوند خویش می‌سازند. به همین دلیل بوده است که آدمیان از انواع بی‌شمار خیالات خود انواع بی‌شماری از خدایان در این جهان آفریده‌اند و این ترس از چیزهای نامرئی منشأ طبیعی همان چیزی است که آدمیان در باطن خود آن را دین می‌نامند» (هابز، ۱۳۹۹: ۱۴۴).

هنگامی که انسان از شناخت علل و غایات واقعی جهان ناتوان است، گرایش به خلق باورها، اسطوره‌ها و روایت‌های خرافی افزایش می‌یابد. این باورها غالباً ابزارهایی برای سلطه و کنترل اجتماعی هستند و تعدد قرائت‌های دینی در آن‌ها انعکاس قدرت و دستکاری اجتماعی محسوب می‌شود. انسان خرافه‌گرا نه تنها از فهم عقلانی محروم است، بلکه در دام باورهای غیرمنطقی گرفتار می‌شود و دین برای او صرفاً وسیله‌ای برای کاهش اضطراب و تثبیت جایگاه اجتماعی و قدرتی است که فاقد پشتوانه عقلانی است.

۶- جمع‌بندی

هابز در انسان‌شناسی خود محدودیت‌های ادراکی انسان را محور فهم رفتار و انگیزه‌های انسانی قرار می‌دهد و معتقد است که هرچند انسان توانایی عقل دارد، اما قادر به درک مطلقات و قدرت نامتناهی خداوند نیست؛ بنابراین، برای تبیین نظم، اخلاق و روابط اجتماعی، انسان به چارچوب‌های الهیاتی و باورهای دینی نیازمند است. این محدودیت شناختی و ترس انسان از ناشناخته‌ها زمینه شکل‌گیری دین را فراهم می‌آورد. در این چارچوب هابز میان دو نوع انسان و نوع دین آن‌ها تمایز قائل می‌شود: انسان توحیدی، نتیجه تلاش عقل محدود برای شناخت جهان و ایجاد نظم در زندگی است و پذیرش خداوند یگانه و مطلق در او مبتنی بر میل به فهم علت‌ها و نظم طبیعی است، نه صرفاً ترس از ناشناخته‌ها. دین برای این انسان نقش سازنده و عقلانی دارد و هم در جهت فهم علت‌ها و هم در ایجاد نظم اجتماعی و پایبندی به اصول اخلاقی عمل می‌کند. در مقابل، انسان خرافه‌گرا محصول جهل و ناتوانی در فهم علت‌ها و غایات واقعی جهان است و گرایش او به خلق خدایان

متعدد یا قدرت‌های نامرئی ناشی از ترس و ضعف شناختی است. دین برای این انسان عمدتاً یک ابزار روان‌شناختی و اجتماعی است و اغلب زمینه‌ساز سلطه و کنترل اجتماعی می‌شود؛ بنابراین، خوانش هابز از محدودیت‌های ادراکی انسان و منشأ روان‌شناختی دین، مبنای تمایز میان انسان توحیدی و انسان خرافه‌گرا را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که انسان توحیدی دین را به‌عنوان ابزاری عقلانی و نظم‌آفرین می‌پذیرد، در حالی که انسان خرافه‌گرا دین را صرفاً بر اساس ترس و جهل می‌پذیرد و کارکرد آن در درجه اول روان‌شناختی و اجتماعی است.

۶-۱- بنیان‌های الهیاتی حاکمیت نزد توماس هابز

هابز در بخش سوم و چهارم لویاتان («درباره یک دولت مسیحی» و «پادشاهی تاریکی») به تفصیل به الهیات و تفسیر کتاب مقدس می‌پردازد. او می‌کوشد نشان دهد که نظریه سیاسی‌اش نه تنها مخالفتی با آموزه‌های مسیحی ندارد، بلکه تنها تفسیر صحیح و منطبق با نظم سیاسی مورد نظر خداوند است. هسته استدلال الهیاتی هابز را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

۶-۲- الهیات لازمه نظم سیاسی

هابز نشان می‌دهد که وحی صرفاً یک پدیده قدسی نیست، بلکه کارکردی سیاسی داشته است و در تثبیت نظم اجتماعی و مشروعیت قدرت نقش اساسی ایفا می‌کند (Holden, 2018: 70). ادعای وحی، در جوامع ابزار مطمئنی برای خدشه‌ناپذیر کردن قوانین اجتماعی بوده است: «و بنابراین نخستین بنیانگذاران و قانونگذاران دولت‌ها در میان اقوام غیر یهودی که اهداف آن‌ها صرفاً نگه‌داشتن اتباع در حال اطاعت و حفظ صلح بود. در تمامی ممالک مراقبت می‌نمودند که اولاً اعتقادی را در اذهان اتباع خود تعبیه کنند تا احکامی را که خودشان در مورد مذهب صادر کرده بودند ناشی از تدبیر و تمهید ایشان تلقی نکرده بلکه منبعث از احکام یکی از خدایان یا ارواح به شمار آورند» (هابز، ۱۳۹: ۱۵۱). از دیدگاه هابز، انسان محدود و ترس‌مند، برای اطاعت از قوانین و نظم جمعی نیازمند چارچوبی مشروع و قابل اعتماد است و ادعای وحی این مشروعیت را فراهم می‌کند. وحی به قوانین مشروعیت الهی می‌بخشد و اطاعت از آن را نه صرفاً وظیفه اخلاقی، بلکه الزام معنادار و الزام‌آور اجتماعی می‌کند (Nagel, 1959: 70). در همین ساختار هابز حتی به پیامبر اسلام هم اشاره می‌کند: «محمد برای آنکه دین خود را استوار سازد، مدعی بود که ملاقات‌هایی روح القدس در هیئت کبوتری داشته است» (همان).

هابز همچنین بر رابطه مستقیم وحی با قدرت سیاسی تأکید می‌کند. هر جا خداوند وحی فرستاد و قوانین ارسال نمود، سلطنت نیز تأسیس شد: «اما هر جا که خداوند خودش از طریق وحی و الهام مافوق طبیعی دینی را تأسیس کرد در همان‌جا نیز برای خود سلطنتی خاص برقرار ساخت و قوانینی در باب رفتار آدمیان نسبت به خودش و نیز رفتار ایشان نسبت به یکدیگر مقرر کرد و بدین‌سان در مملکت خداوندی سیاست و قوانین مدنی جزئی از دین هستند و بنابراین تفکیک اقتدار دنیوی و روحانی در آن معنایی ندارد» (همان: ۱۵۲). این نکته نشان می‌دهد که از نظر هابز، دین و سیاست از هم جدا نیستند و وحی، در کنار کارکرد قدسی، نقش تثبیت قدرت و نظم اجتماعی را بر عهده دارد. سلطنت و حکومت مشروع، در بسیاری از جوامع تاریخی، با تکیه بر ادعای وحی و قوانین الهی، اقتدار و مشروعیت پیدا کرده‌اند (Holden, 2018: 85).

۶-۳. الگوی پیمان الهی و تسلیم بی‌قید و شرط

هابز ریشه تاریخی مفهوم حاکمیت را در «پیمان الهی» جستجو می‌کند. او به آیاتی از کتاب مقدس استناد می‌کند که نشان می‌دهد خداوند مستقیماً به انبیایی مانند ابراهیم و موسی، حق حاکمیت اعطا کرده است. برای مثال، به وعده خدا به ابراهیم در سفر پیدایش (سفر پیدایش، ۱۷: ۷-۸) اشاره می‌کند که به او و ذریه‌اش سرزمین‌هایی را به ملکیت می‌دهد و این را نشانه‌ای از تأسیس حاکمیت می‌داند (هابز، ۱۳۹۹: ۳۵۳). همچنین، عهد خداوند با قوم اسرائیل در کوه سینا از طریق موسی (سفر خروج، ۱۹: ۵) را نمونه‌ای بارز از یک «قرارداد اجتماعی الهی» اولیه می‌شمارد. در این الگو، قوم اسرائیل «تسلیم» محض اراده خداوند شدند و او را به‌عنوان حاکم مطلق خود پذیرفتند. هابز تأکید می‌کند: «نخستین بنیادگذار و شاه، به امر خدا، پدر خانواده بود که بر فرزندان و نسل خود حکومت می‌کرد... و پس از طوفان، پادشاهی کوچک نوح بر پسران و نوه‌هایش» (همان: ۳۵۴). نکته کلیدی اینجا است که از دید هابز، ماهیت رابطه در این پیمان، «تسلیم یک‌جانبه» در برابر حاکمیت مطلق خداست. مؤمن، طرف مقابل خدا به معنای داشتن حق چانه‌زنی نیست؛ او تنها تسلیم می‌شود.

۶-۴. انتقال حاکمیت از خدا به انسان

هابز سپس این الگو را به جامعه مدنی بشری تعمیم می‌دهد. او استدلال می‌کند که پس از عهد عتیق، با آمدن مسیح، «پادشاهی خداوند»^۱ به شکلی جدید و معنوی تحقق یافت و در دوران حاضر

^۱ Kingdom of God

(پس از مسیح)، این «اقتدار سکولار» است که باید نظم را برقرار کند؛ اما چگونه این اقتدار سکولار مشروعیت می‌یابد؟ هابز با زیرکی از الهیات کمک می‌گیرد. او می‌گوید حاکمیت ابتدا از خدا به انبیا و سپس از طریق «رضایت جمعی مؤمنان/ مردم» به حاکمان زمینی منتقل شده است (همان: ۳۷۲). اینجا هابز «همه» یا «جمع» را به جای خدا می‌نشانند. جمع، با انعقاد یک قرارداد (که درواقع یک عمل تسلیم‌نامه جمعی است)، «نماینده»^۱ یا «حاکم»^۲ را برمی‌گزینند.

این عمل، درواقع، کشف و تحقق اراده الهی در عصر جدید است، زیرا خداوند خرد جمعی بشر را وسیله‌ای برای ایجاد نظم قرار داده است؛ بنابراین، اطاعت از حاکم منتخب، نه فقط یک ضرورت عقلانی، بلکه تکلیفی الهی است. هابز صراحتاً می‌گوید: «آن که بر مردم حکومت می‌کند، نماینده خداست و نعمتی است از جانب او» (هابز، ۱۳۹۹: ۳۵۰) و نافرمانی از او، نافرمانی از خداست.

۵-۶- عیسی مسیح به عنوان الگوی اطاعت سیاسی

هابز حتی از شخصیت عیسی مسیح برای توجیه اطاعت سیاسی سکولار استفاده می‌کند. او تأکید می‌کند که مسیح هرگز ادعای حکومت دنیوی نکرد و به شاگردانش دستور داد: «مال قیصر را به قیصر واگذارید» (انجیل متی، ۲۲: ۲۱). از نظر هابز، این به معنای تفکیک قلمرو روحانی از دنیوی و الزام به اطاعت بی‌چون و چرا از حاکم دنیوی است. بعثت مسیح، یک «تجدید پیمان» با خدا بود، اما این پیمان، پادشاهی او را به آخرت موکول کرد؛ بنابراین، در دنیای کنونی، حاکمیت مطلق از آن لویاتان (دولت) است و مسیحیت نه تنها مانعی برای آن نیست که با تأکید بر صلح و اطاعت، آن را تأیید می‌کند (هابز، ۱۳۹۹: ۴۰۷).

۶-۶- وضع طبیعی و الهیات گناه

تصویر هابز از «وضع طبیعی»^۳ نیز ردپایی از الهیات گناه‌محور را با خود دارد. هرچند هابز آن را با زبانی عقلانی و بر پایه روانشناسی مادی گرایانه (رقابت، بی‌اعتمادی، جاه‌طلبی) ترسیم می‌کند، این وضعیت به طرز آشکاری یادآور «حالت سقوط کرده» انسان پس از گناه اولیه است. در وضع طبیعی زندگی «انفرادی، فقیرانه، پلید، وحشیانه و کوتاه» است. «جنگ همه علیه همه» حاکم است؛ و هیچ

^۱ Representative

^۲ Sovereign

^۳ State of Nature

چیز ناعادلانه نیست، زیرا مفاهیم عدل و ظلم تنها در جامعه و تحت قانون معنا می‌یابند. در این وضعیت انسان‌ها محکوم به ترس دائمی و نبرد برای بقا هستند (Abizadeh, 2011: 300). این تصویر، از جهتی، بازتاب دنیوی مفهوم «شر ذاتی» در انسان سقوط کرده است که از تعلیمات کلیسا وام گرفته شده است. انسان وضع طبیعی هابز، موجودی است که عقلش اسیر امیال و ترس‌هایش است. راه‌هایی از این جهنم زمینی، چیزی نیست جز یک «اقدام نجات‌بخش» که همان انعقاد قرارداد اجتماعی است. این قرارداد، انسان‌ها را از وضعیت شوم طبیعی به «وضع مدنی»^۱ منتقل می‌کند. در این قیاس، دولت (لویاتان) نقش یک «منجی دنیوی» را ایفا می‌کند که نظم و امنیت (خلاصی از گناه و مجازات جنگ) را به ارمغان می‌آورد. اطاعت از دولت، به مثابه کفاره‌ای است که انسان برای رهایی از عذاب وضع طبیعی می‌پردازد. این تفسیر، به اطاعت سیاسی وجهی نجات‌شناختی می‌بخشد (Nagel, 1959: 75).

هابز به صراحت ماهیت «قرارداد اجتماعی» خود را با «پیمان با خدا» قیاس می‌کند. او توضیح می‌دهد که در این قرارداد، مردم تنها طرفین اصلی هستند. آن‌ها با یکدیگر توافق می‌کنند که تمام حقوق و اختیارات طبیعی خود (حق دفاع از خود، حق داوری، حق مجازات) را به یک «شخص واحد» (حاکم یا مجلس) منتقل کنند. حاکم، طرف این قرارداد نیست، بلکه ثمره و دریافت‌کننده نهایی این انتقال است. هابز این را با یک مثال روشن می‌کند: وقتی چند نفر توافق می‌کنند سلاح‌های خود را به زمین بگذارند، «زمین» طرف قرارداد نیست، بلکه محل امانت‌گذاری سلاح‌هاست (هابز، ۱۳۹۹: ۱۹۵).

این تشبیه، چند پیامد سرنوشت‌ساز دارد:

۱. حاکمیت مطلق و غیرقابل محدودیت: از آنجا که حاکم طرف قرارداد نیست، هیچ تعهدی در برابر مردم ندارد. مردم نمی‌توانند به ادعای نقض قرارداد، از اطاعت او سر باز زنند، زیرا او اصلاً تعهدی نداشته است. اقتدار او «مطلق»^۲ و «تجزیه‌ناپذیر»^۳ است.
۲. عدم حق مقاومت: نقض فرمان حاکم، به معنای خروج از حمایت جامعه و بازگشت به وضع طبیعی برای فرد ناقض است. از آنجا که وضع طبیعی برای هابز معادل جهنم است، هیچ عقل سلیمی

^۱ Civil State

^۲ Absolute

^۳ Indivisible

حق مقاومت را بر نمی‌تابد. تنها استثنای مطلق، وقتی است که حاکم مستقیماً قصد کشتن فرد را دارد، زیرا در این صورت، اصل بنیادین «حق طبیعی حفظ ذات» که محرک اصلی قرارداد بود، نقض می‌شود (هابز، ۱۳۹۹: ۲۶۲).

۳. وحدت دین و دولت (حاکم به‌عنوان قاضی نهایی در امور دینی): هابز، با استناد به ضرورت وحدت حاکمیت و جلوگیری از تفرقه، معتقد است که حاکم دنیوی باید رئیس کلیسا در قلمرو خود نیز باشد. او است که باید تفسیر نهایی از کتاب مقدس را تعیین کند، زیرا اختلاف در تفسیر متون مقدس (مانند آنچه در جنگ‌های مذهبی رخ داد) خود منشأ جنگ است. این نظریه، «اریستیانسم» را به اوج می‌رساند و هرگونه اقتدار مستقل کلیسا را نفی می‌کند. ایمان، امری قلبی و خصوصی است، اما عبادت عمومی و اظهار عقیده باید تابع قانون و نظر حاکم باشد. این نیز استنتاجی الهیاتی از اصل حاکمیت مطلق است.

۷- جمع‌بندی

الگوهای الهیاتی نظیر «پیمان الهی» و «رسالت مسیح» در اندیشه هابز نقش محوری در توجیه انتقال حاکمیت به دولت (لویاتان) و نفی حق مقاومت اتباع ایفا می‌کنند. هابز «پیمان الهی» را به‌عنوان نمونه‌ای تاریخی و الهیاتی برای نشان دادن اصل تسلیم بی‌قیدوشرط انسان در برابر حاکم مطلق به کار می‌گیرد؛ همان‌گونه که قوم اسرائیل در عهد با خداوند تمامی اراده و حقوق خود را به اراده الهی سپردند، انسان‌ها نیز با انعقاد قرارداد اجتماعی تمامی حقوق طبیعی خود را به حاکم منتقل می‌کنند. این تسلیم، تقلیدی از الگوی الهی است و مشروعیت حاکم را به‌عنوان نماینده خدا تثبیت می‌کند. علاوه بر این، «رسالت مسیح» با تأکید بر عدم ادعای حکومت دنیوی و دستور به «مال‌قیصر را به قیصر واگذارید»، اطاعت بی‌چون‌وچرا از حاکم سکولار را الهام‌بخش می‌شود و نشان می‌دهد که اقتدار دنیوی مستقل از قدرت روحانی نیست و التزام به آن بخشی از تکلیف دینی محسوب می‌شود. این دو الگو الهیاتی، مشروعیت حاکمیت مطلق را به‌صورت نظریه‌ای الهیاتی و اخلاقی مستحکم می‌کنند و هرگونه حق مقاومت یا اعتراض اتباع به حاکم را نامشروع جلوه می‌دهند، زیرا نقض فرمان حاکم معادل بازگشت به وضع طبیعی هابزی و مواجهه با خطرناک‌ترین حالت بشر است. از این‌رو، هابز با بهره‌گیری از این نمونه‌ها، انتقال حقوق و اختیارات از انسان به دولت را به‌عنوان

تحقق اراده الهی بازتولید می‌کند و جایگاه دولت مطلق را نه تنها عقلانی بلکه الهیاتی و اخلاقی تثبیت می‌نماید.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف واکاوی جایگاه الهیات در منظومه فکری توماس هابز به این نتیجه دست یافت که الهیات در اندیشه او نه یک عنصر حاشیه‌ای یا ابزاری، بلکه بستر بنیادین برای فهم انسان‌شناسی و ضرورت‌های سیاسی است. یافته‌های پژوهش نشان داد که هابز با تکیه بر محدودیت‌های ادراکی بشر، دین را پاسخی ناگزیر به ترس وجودی انسان و ابزاری برای مدیریت اضطراب در وضعیت طبیعی معرفی می‌کند؛ وضعیتی که به شکلی نمادین بازتاب‌دهنده مفهوم الهیاتی «هبوط» و شر ذاتی انسان است.

در این چارچوب، قرارداد اجتماعی تنها یک توافق حقوقی ساده نیست، بلکه نوعی اقدام نجات‌بخش است که دولت یا همان «لویاتان» را در مقام یک «منجی دنیوی» برای برقراری نظم و امنیت مستقر می‌سازد. هابز با بازخوانی هوشمندانه پیمان‌های الهی در کتاب مقدس، الگوی تسلیم بی‌قید و شرط در برابر حاکمیت الهی را به اقتدار سکولار تسری داده و با معرفی حاکم به عنوان «نماینده خدا»، اطاعت سیاسی را به یک تکلیف شرعی تبدیل می‌کند تا از این طریق، ریشه‌های تفرقه و جنگ‌های مذهبی را خشک نماید.

در نهایت، می‌توان گفت الهیات در منظومه هابزی، مفصل‌بندی اصلی میان روان‌شناسی ترس و پایداری حاکمیت مطلق است که بدون آن، انسجام منطقی نظریه او از هم فرو می‌پاشد. در راستای تکمیل این پژوهش، پیشنهاد می‌شود محققان در مطالعات آتی به «تحلیل تطبیقی الهیات سیاسی هابز با نظریه الهیاتی حق الهی پادشاهان در اندیشه رابرت فیلمر» بپردازند و یا «تأثیر خوانش هابزی از کتاب مقدس بر شکل‌گیری سکولاریسم سیاسی در اندیشه فیلسوفان روشنگری نظیر اسپینوزا» را مورد واکاوی دقیق‌تر قرار دهند؛ چراکه فهم دقیق چرخش از الهیات سنتی به الهیات سیاسی مدرن، در گرو بازشناسی نقش میانی اندیشه هابز در این گذار تاریخی است.

فهرست منابع

- آگوستین قدیس. (۱۴۰۳). شهر خدا (ح. توفیقی، مترجم). قم: انتشارات ادیان و مذاهب. (اثر اصلی منتشرشده در ۴۲۶)
- بیات کمیتکی، مهناز و صادقی، علی. (۱۴۰۴). امکان خوانش الهیاتی از نظریه حاکمیت هابز. فلسفه دین، ۲۲(۲)، ۱۰۹-۱۲۰.
- عبد الهادی، محمود (۲۰۲۳). الإلحاد عند توماس هوبز وأخلاق السلطة المطلقة. سایت الجزیره. آخرین دسترسی در ۲۲ فوریه ۲۰۲۶: <https://is.gd/hHuUV9>
- کتاب مقدس. (۱۳۸۰). عهد عتیق و عهد جدید (ترجمه قدیم). تهران: انجمن کتاب مقدس ایران.
- مک‌گراث، الیستر. (۱۳۸۴). درسنامه الهیات مسیحی (بهروز حدادی، مترجم). قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- هابز، توماس. (۱۳۹۹). لویاتان (حسین بشیریه، مترجم). تهران: نشر نی.
- Abizadeh, Arash. (2011). Hobbes on the causes of war: A disagreement theory. *American Political Science Review*, 105(2), 298–315.
- (2018). *Hobbes and the two faces of ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Armitage, David. (2007). *Hobbes and the foundations of modern international thought*. In *Rethinking the foundations of modern political thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ashcraft, Richard. (2010). Slavery discourse before the Restoration: The Barbary Coast, Justinian's Digest, and Hobbes's political theory. *History of European Ideas*, 36(2), 412–418.
- (1971). Hobbes's natural man: A study in ideology formation. *Journal of Politics*, 33(4), 1076–1117.
- Gert, Bernard. (1978). *Introduction to Man and Citizen*. New York: Humanities Press.
- (1988). The law of nature and the moral law. *Hobbes Studies*, 1, 26–44.
- (1967). Hobbes and psychological egoism. *Journal of the History of Ideas*, 28(4), 503–520.
- Hoekstra, Katrina. (2003). Hobbes on law, nature and reason. *Journal of the History of Philosophy*, 41(1), 111–120.
- Holden, Tim. (2018). Hobbes on the authority of Scripture. *Oxford Studies in Early Modern Philosophy*, 8, 68–95.
- Hood, Ernest C. (1964). *The divine politics of Thomas Hobbes*. Oxford: Clarendon Press.
- Lloyd, Steven A., & Sreedhar, Sagar. (2022). Hobbes's moral and political philosophy. In Edward N. Zalta & Uri Nodelman (Eds.), *The Stanford encyclopedia of philosophy* (Fall 2022 ed.). Metaphysics Research Lab, Stanford University.
- Macpherson, C. B. (1962). *The political theory of possessive individualism: Hobbes to Locke*. Oxford: Oxford University Press.
- (1968). Introduction. In C. B. Macpherson (Ed.), *Leviathan*. London: Penguin.
- Martinich, Aloysius P. (1992). *The two gods of Leviathan: Thomas Hobbes on religion and politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (1995). *A Hobbes dictionary*. Oxford: Blackwell.

- (1999). Hobbes: A biography. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nagel, Thomas. (1959). Hobbes's concept of obligation. *Philosophical Review*, 68(1), 68–83.
- Strauss, Leo. (1936). *The political philosophy of Hobbes: Its basis and genesis*. Oxford: Oxford University Press.
- Tuck, Richard. (1979). *Natural rights theories: Their origin and development*. Cambridge: Cambridge University Press.